

رویکردهای سلبی علامه طباطبایی در گزینش و گزارش روایات تفسیری

رسول محمد جعفری^۱، حسین محقق^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۷/۲۲ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۱۲/۲۷)

چکیده

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان پس از تفسیر آیات به گزارش و تبیین روایات پرداخته است. علامه بخشی از روایات را گزینش و گزارش کرده است. ضوابط روی‌گردانی از نقل برخی روایات یا همان رویکردهای سلبی به تصریح یا تلویح در المیزان آمده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که دست‌کم دوازده رویکرد وجود دارد: ۱. عدم گزارش روایات مخالف با سیاق؛ ۲. اجتناب از نقل روایات غیرمرتبط با آیه؛ ۳. اجتناب از نقل روایات غیر مؤثر در فهم آیات؛ ۴. اجتناب از نقل روایات مخالف با دیدگاه تفسیری؛ ۵. اجتناب از نقل روایات مشابه؛ ۶. قَلت گزارش روایات فقهی؛ ۷. اجتناب از گزارش روایات اسباب نزول دال بر جری و تطبیق؛ ۸. پرهیز از گزارش گسترده روایات قصص قرآن؛ ۹. عدم ذکر روایت به دلیل مخالفت با قرآن؛ ۱۰. عدم نقل روایت به دلیل مخالفت با عقل؛ ۱۱. عدم نقل به دلیل احتمال جعل در آن؛ ۱۲. عدم نقل روایت به دلیل ادراج در آن.

کلید واژه‌ها: المیزان، روایات تفسیری، رویکردهای سلبی، علامه طباطبایی، گزینش و گزارش.

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه شاهد (نویسنده مسئول)؛ Email: r.jafari@shahed.ac.ir

۲. دانش آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه علامه طباطبائی؛

Email: hosein.mohagheghi1366@gmail.com

۱. مقدمه

روایات معصومان(ع) مهمترین منبع دریافت معارف و آموزه‌های اسلامی بعد از قرآن می‌باشد و از مهمترین ابزارهای تبیین آیات هستند. از این روی مفسران همواره در تفاسیر خود از آن‌ها بهره گرفته‌اند؛ گاه تنها با ذکر روایت چنانکه تفاسیر روایی این‌چنین هستند، گاه با ذکر روایات و برداشت‌های خود از آن‌ها، آیات را تبیین کرده‌اند؛ چنانکه اغلب تفاسیر این‌چنین هستند و گاه پس از تفسیر آیه، به صورت جداگانه روایات در خدمت تبیین آیات به کار گرفته‌اند، بسان تفسیر المیزان که نگارنده آن، علامه طباطبایی کوشیده است پس از تبیین قرآن به قرآن آیات، تحت عنوان «بحث روائی»، روایات را گزارش و از ارتباط آن‌ها با آیات سخن گوید. البته جداسازی روایات از آیات به معنای توجه نداشتن وی به آن‌ها در هنگام تفسیر آیات نیست، بلکه به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی مشی تفسیری وی این‌گونه نبوده که آیات را بدون در نظر گرفتن روایات بررسی کند و سپس سراغ روایات برود. ایشان ضمن عنایت ویژه به خطوط کلی و محتوای اصلی قرآن به‌عنوان میزان سنجش و ترازوی ارزیابی احادیث معروض بر آن، هم آیات و هم روایات را در نظر می‌گرفتند و پس از جمع‌بندی، نظر تفسیری خود را ارائه می‌کردند. تفسیر آیه نیز در نهایت به‌گونه‌ای بود که با معنا و محتوای روایت مطابقت داشت [۷، ص ۶۱-۶۲].

علامه طباطبایی در گزینش و گزارش روایات، روشمند و ضابطه‌مند عمل کرده است. مقایسه روایات موجود در تفسیر المیزان، با روایات دیگر تفاسیر و تتبع در اقوال علامه طباطبایی به هنگام گزارش روایات حاکی از آن است که سیره وی در نقل آن‌ها چنان نبوده است که روایات مختلف و متعددی را که ذیل آیات در جوامع حدیثی و تفاسیر روایی فریقین وجود دارد، بی‌ضابطه در تفسیرش انعکاس دهد. رویکرد علامه طباطبایی در نقل روایات به دو دسته ایجابی و سلبی قابل تقسیم است. مراد از رویکردهای ایجابی ضوابطی هستند که وی بر اساس آن‌ها روایات را آورده است و در واقع علت گزارش روایات هستند؛ مقصود از رویکردهای سلبی ضوابطی هستند که علامه بر پایه آن‌ها از نقل روایات روی گردانده است. این ضوابط را علامه به تصریح یا تلویح یادآور گردیده است. از آنجا که پژوهش در هر دو رویکرد ایجابی و سلبی، اقتضایی بیش از حجم یک مقاله را دارد، بدین جهت در نوشتار حاضر تنها رویکردهای سلبی علامه مورد بحث و مذاقه قرار خواهد گرفت، لذا این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ به این پرسش است که رویکردهای سلبی علامه طباطبایی در گزینش و گزارش روایات تفسیری چگونه است؟

۲. پیشینه تحقیق

در خصوص مباحث روایی تفسیر المیزان، تاکنون تحقیقات متعددی سامان یافته است؛ برای نمونه: نفیسی در تحقیق خود تحت عنوان «علامه طباطبایی و حدیث؛ روش‌شناسی نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبایی در المیزان»، معارف در پژوهشی با عنوان «حدیث، جایگاه و کارکرد آن در تفسیر المیزان»، روشن ضمیر و عبادی در مقاله «جایگاه سنت در تفسیر المیزان»، سلیمی زارع و قاضی‌زاده در مقاله «جایگاه و کاربرد سنت در تفسیر المیزان»، از ابعاد گوناگون به مباحث روایی المیزان همت گماشته‌اند، به‌رغم صورت دادن این پژوهش‌ها و تحقیقات مشابه آن‌ها به نظر می‌رسد، تاکنون در اثری به رویکردهای علامه طباطبایی در گزینش و گزارش روایات تفسیری در المیزان پرداخته نشده است؛ لذا نوشتار حاضر در صدد جبران این کاستی سامان می‌یابد.

۳. رویکردهای سلبی علامه طباطبایی در گزینش و گزارش روایات تفسیری

علامه طباطبایی در المیزان به مصادر فراوانی در هنگام نقل روایات اشاره کرده است؛ بنا بر احصای برخی محققان در المیزان از ۱۳۵ منبع شیعه و سنی برای نقل روایات استفاده شده است [نک: ۲، ص ۱۲۴-۱۳۰]. برخی پژوهشگران احتمال داده‌اند که منابع یاد شده در المیزان، افزون بر این تعداد باید باشند، زیرا برخی منابع در پژوهش مذکور شمارش نگردیده‌اند [۳۸، ص ۹۶]؛ اما بر اساس پژوهشی نوپدید، طبق دلایل و شواهد متعدد، علامه طباطبایی در نقل روایات شیعه غالباً به الصافی، البرهان، نور الثقلین و بحار الأنوار رجوع داشته و بدون اینکه این منابع واسطه را ذکر کند، از طریق آن‌ها مستقیماً به مآخذ اصلی روایات ارجاع داده است. در نقل روایات اهل سنت نیز چنین روشی داشته و از منابع واسطه‌ای چون: البرهان، بحار الأنوار، الاتقان و الدر المنثور استفاده کرده است [۳۳، ص ۱].

با بررسی‌های گسترده در تمام تفسیر المیزان رویکردهای سلبی علامه طباطبایی در دوازده محور احصا گردید که به تفصیل ذیل تبیین می‌گردد.

۳.۱. عدم گزارش روایات مخالف با سیاق

قاعده سیاق در تفسیر المیزان، کارکردهای متعدد و متنوعی دارد، از جمله کارکردهای آن که در پژوهش‌ها کمتر بدان توجه شده است- استفاده از این قاعده برای گزینش روایات است.

علامه طباطبایی در پرتو این قاعده از نقل روایات مخالف با سیاق آیات اجتناب نموده است. سیاق یکی از قراین متصل به کلام است و معنای کلام با توجه به آن به دست می‌آید [۳، ج ۱، ص ۱۰۵]. سیاق در اصطلاح ساختاری کلی است که بر مجموعه‌ای از کلمات، جملات و یا آیات سایه می‌افکند و بر معنای آن‌ها اثر می‌گذارد» [۱۰، ص ۹۲].

شیوه علامه در مواجهه با روایات ناسازگار با سیاق رویگردانی از نقل آن‌ها است؛ بدین صورت که پس از تبیین آیه مطابق با سیاق از گزارش روایات معارض با این قاعده پرهیز کرده است. برای نمونه در تفسیر آیه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ کَرِهًا...» [النساء: ۱۹] می‌نویسد: به نظر می‌رسد که این آیه در مقام بازداشتن از تصاحب اموال زنانی است که طبق فرهنگ دوران جاهلیت پس از مرگ شوهرانشان، میراث کسانی چون پسران یا دوستان صمیمی شوهران بودند و این افراد با منع ازدواج مجدد آن زنان، اموالشان را تصاحب می‌کردند. علامه در نقد کسانی که معتقدند آیه در مقام نهی از ارث بردن خود زنان - و نه اموال آنان است - نوشته است: آیه «وَلَا تَنْکِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...» [النساء: ۲۲]، متعرض نهی از ازدواج با زنان به واسطه ارث بردن است و آیه محل بحث، ارتباطی با این موضوع ندارد. [۱۹، ج ۴، ص ۲۵۴]. علامه در ادامه و در بخش «بحث روائی»، از گزارش روایاتی که با تفسیر اخیر - که خلاف دیدگاه ایشان است - سازگار است اجتناب کرده و گفته است: در برخی روایات اهل سنت آمده است که علت نزول آیه را غیر از آن چیزی که گذشت (ارث بردن اموال) بیان می‌کند و چنانکه از توضیح سابق روشن گردید سیاق آیه با این روایات سازگاری ندارد [همان، ج ۴، ص ۲۵۹].

شایان ذکر است، سیوطی در تفسیر الدر المنثور ۱۰ روایت نقل کرده است که همه آن‌ها علت نزول آیه محل بحث را نهی از ارث نکاح می‌دانند، از جمله، روایتی است که از بخاری، ابو داوود، نسائی و غیر اینان از ابن عباس نقل کرده است: علت نزول آیه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ کَرِهًا»، این بوده است که طبق سنت جاهلیت هرگاه شخصی وفات می‌کرد، نزدیکانش صاحب اختیار همسرش می‌گردیدند، اگر کسی از آنان می‌خواست، می‌توانست او را به نکاح خود در آورد و اگر کسی تمایلی نداشت، می‌توانستند او را شوهر دهند یا بدون شوهر نگاهش دارند، آیه نازل شد تا آنان را از این امر بازدارد. [۱۵، ج ۲، ص ۱۳۱-۱۳۲]. علامه چون این روایات را با سیاق آیات و تفسیری که بر این اساس ارائه کرده نامرتبط می‌دانسته است، لذا از نقل آن‌ها روی گردانده است.^۱

۱. برای نمونه بیشتر درباره عدم گزارش روایات مخالف با سیاق، نک: ج ۲، ص ۱۰؛ ج ۲، صص ۵۰-۵۱؛ ج ۴، ص ۲۵۹؛ ج ۱۳، ص ۳۰۶؛ ج ۱۴، ص ۱۰۶.

البته این رویکرد علامه طباطبایی دارای استثنائاتی نیز هست. آنجا که روایات متعدد و صحیح ذیل آیه‌ای از قرآن از اهل بیت (ع) وارد شده باشد، وی از نقل و تبیین آن دریغ نورزیده است، مثلاً در آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [النحل: ۴۳؛ الانبیاء: ۷]، علامه بر این باور است که «اهل الذکر» بر اساس سیاق، یهود و نصاری هستند، اما این تعبیر با قطع نظر از سیاق آیات و با الغای خصوصیت و عدم تخصیص آیه به موردش، به اهل بیت پیامبر (ص) تطبیق داده شده است [۱۹، ج ۱۲، صص ۲۸۴-۲۸۵].

۲.۳. اجتناب از نقل روایات غیرمرتبط با آیه

با مراجعه به تفاسیر صافی، برهان و نور الثقلین، روایات متعددی ذیل آیات یافت می‌شود که برخی از آنها به صورت مستقیم ناظر بر تفسیر آیه نمی‌باشد، بلکه مفسر آیات دیگری غیر از آیه مذکور هستند و به دلیل شباهت با آیه مدنظر ذکر گردیده‌اند. علامه از گزارش این‌گونه روایات اجتناب کرده و تنها به نقل روایاتی که ناظر بر تفسیر آیه مورد بحث هستند، پرداخته است، برای نمونه ذیل آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» [الحمد: ۶]، با وجود اینکه چندین روایت در تفسیر این آیه ذکر کرده است، مع‌ذک از گزارش روایت ذیل، روی گردانده است: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ نَبِيَّهِ (ص) فَاسْتَمْسَكَ بِالذِّكْرِ أَوْحَى إِلَيْكَ إِنْكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» [الزخرف: ۴۳]؛ قَالَ إِنْكَ عَلَى وَلايَةِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» [۲۴، ج ۱، ص ۲۲]. در درون این روایت، آیه ۴۳ سوره زخرف که در آن تعبیر «صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» به کار رفته است، مشابه تعبیر «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»، در آیه ۶ سوره حمد است. وجود این دو تعبیر مشابه در دو آیه، موجب گرفته است عروسی حویزی روایت را ذیل آیه ۶ سوره حمد گزارش کند؛ اما ظاهراً علامه طباطبایی این تشابه را نپذیرفته است، لذا آن را نقل نکرده است [۱۹، ج ۱، ص ۳۸]. شایان ذکر است که علامه این روایت را ذیل آیه ۴۳ زخرف نیز نیاورده است. ممکن است این اعراض، ناشی از آن باشد که علامه مفاد روایت را صحیح نمی‌دانسته است؛ زیرا طبق روایت مذکور، پیامبر (ص) باید به ولایت امام علی (ع) تمسک جوید، در حالی که امام علی (ع) متمسک به ولایت پیامبر (ص) هستند و ولایت امام (ع) ذیل ولایت پیامبر (ص) قرار می‌گیرد.

ممکن است اشکال شود که عدم نقل روایت به واسطه اشتغال آن بر جری و تطبیق - و نه تفسیر و تبیین آیه - بوده است؛ لذا علامه آن را در تفسیرش انعکاس نداده است. در پاسخ به این اشکال باید گفت: علامه روایاتی که «صراط مستقیم» را بر اهل بیت (ع) تطبیق داده‌اند، گزارش کرده است مانند: «عَنِ الصَّادِقِ (ع) قَالَ: الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرٌ

المؤمنین (ع)» و این روایت و امثال آن را از باب جری و مصداق آیه قلمداد کرده است [همان، ج ۱، ص ۴۱]، بنابراین اشکال وارد نمی‌باشد.^۱

۳.۳. اجتناب از نقل روایات غیر مؤثر در فهم آیات

با نظری گذرا به تفاسیر مأثور، می‌توان دریافت پاره‌ای از روایات، با اشاره به آیه، آن را تفسیر کرده‌اند و پاره‌ای دیگر، آیه را در خود جای نداده و مفهومی ناظر بر تفسیر آیه دارند؛ بنابراین باید مفهوم روایات تفسیری اهل بیت (ع) را توسعه داده و در تعریفی جامع گفت: «روایت تفسیری، روایتی است که بخشی از آیه در آن مذکور باشد، و یا روایت، ناظر به آیه‌ای باشد که خود آیه در حدیث مذکور نیست اما حدیث، به بیان مراد خداوند در آیه پرداخته و یا زمینه فهم آن را فراهم ساخته است» [۳۷، ص ۵]. اگر چه بر پایه کتاب البرهان بحرانی و نورالثقلین عروسی حویزی- که از تفاسیر روایی جامع می‌باشند- با حذف مکررات، بیش از پانزده هزار روایت تفسیری وجود دارد [همان، ص ۵]، مع‌ذکب برخی از این روایات ناظر بر آیات نبوده و هیچ تأثیری در فهم آیات ندارند.

علامه طباطبایی به هنگام نقل روایات در تفسیر المیزان کوشیده است از گزارش روایات بی‌تأثیر در تفسیر آیات اجتناب کند. برای نمونه وی ذیل آیات ۹۳ تا ۱۰۲ سوره یوسف پس از نقل چند روایت تفسیری می‌نویسد: روایات درباره قصه یوسف (ع) فراوان است؛ به مقدار نقل شده اکتفا کردیم، زیرا روایات دیگر، ارتباطی با تفسیر آیات ندارد [۱۹، ج ۱۱، ص ۲۵۴]. علامه سپس گزارش‌وار اشاره به مضامین برخی روایات این‌چنینی کرده و می‌نویسد: از جمله مطالبی که در روایات آمده است (و از نقل آن روایات به دلیل عدم ارتباط با تفسیر آیه اجتناب کردیم)، این است که خداوند سبحان، نبوت را از نسل آل یعقوب در صلب لاوی قرار داد. او همان کسی بود که مانع از قتل برادرش یوسف شد، آنجا که گفت: «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ» [یوسف: ۱۰] و همچنین وی همان کسی بود که هنگامی که یوسف، برادرش را به اتهام سرقت بازداشت کرد گفت: «فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» [یوسف: ۸۰]، خداوند (با قرار دادن نبوت در خاندان لاوی) از او تشکر کرد. [۱۹، ج ۱۱، صص ۲۵۴-۲۵۵].

۱. برای نمونه بیشتر درباره اجتناب از نقل روایات غیرمرتبط با آیه، نک: ۱. تفسیر نور الثقلین [۲۴، ج ۱، صص ۳۱۲-۳۱۸] و تفسیر المیزان ذیل آیه ۷ آل عمران؛ ۲. تفسیر نور الثقلین [همان، ج ۱، صص ۷۱۲-۷۱۳] و تفسیر المیزان ذیل آیه ۳۳ انعام؛ ۳. تفسیر نور الثقلین [همان، ج ۲، صص ۲۴-۲۵] و تفسیر المیزان ذیل آیه ۳۲ اعراف.

مطالب مورد بحث علامه طباطبایی در خصوص لایوی برگرفته از روایتی است که قمی در تفسیرش نقل کرده است: برابر با بخشی از این روایت، جبرئیل بر یوسف فرود آمده و گفت: ای یوسف! دستت را بگشای، وی چنین کرد و از میان انگشتانش نوری خارج شد، از جبرئیل پرسید این نور چه بود؟ گفت: این نبوت بود که از صُلبِ تو خارج گردید، چرا که تو به احترام پدرت نایستادی. خداوند نورش را گرفته و نبوت را از صُلبِ تو محو گرداند و آنرا در فرزندان لایوی، برادر یوسف(ع) قرار داد و این بدان دلیل بود که چون برادران یوسف(ع) خواستند او را به قتل رسانند، مانع شده و گفت: یوسف را مکشید. اگر کاری می‌کنید، او را در نهان‌خانهٔ چاه بیفکنید؛ خداوند بدین سبب از او تشکر کرد و چون برادران خواستند از مصر سوی پدر باز گردند، در حالی که یوسف(ع) برادرش - بنیامین - را نزد خود نگاه داشته بود، لایوی گفت: هرگز از این سرزمین نمی‌روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند، و او بهترین داوران است. خداوند بدین سبب از او تشکر کرد و پیامبران بنی‌اسرائیل را از فرزندان لایوی قرار داد و موسی(ع) نیز از فرزندان لایوی می‌باشد و او موسی بن عمران بن یهصر بن واهب [واهب] بن لایوی بن یعقوب بن إسحاق بن ابراهیم است» [۲۸، ج ۱، صص ۳۵۶-۳۵۷].

علامه از نقل روایات اجتناب کرده و صرفاً به گزارش آن‌ها بسنده کرده و متعرض نقد آن نیز نشده است، شاید بهتر بود علامه اجمالاً به نامعتبر بودن این روایات اشاره می‌کرد؛ کمتر نقدی که بر آن‌ها وارد است این است که لایوی حتی اگر در توطئهٔ برادرانش علیه یوسف(ع) شرکت نداشته باشد، حق‌پوشی و رنجاندن طولانی مدت پدرش یعقوب(ع) گناه کوچکی نبوده است؛ دست‌کم طبق آیهٔ «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» [یوسف: ۹۷]، لایوی نیز یکی از برادران خطاکار می‌باشد و دلیلی مبنی بر استثنای وی از عموم آیه، وجود ندارد. چگونه متصور است که لایوی تنها به سبب آن دو رفتار، شایستگی آن‌را داشته باشد که نبوت از نسل وی ادامه یابد و یوسف(ع) صرفاً به سبب یک ترک اولی - بر فرض وقوع - از آن محروم گردد.^۱

۴.۳. اجتناب از نقل روایات مخالف با دیدگاه تفسیری

مشی تفسیری علامه طباطبایی این‌گونه بود که ضمن عنایت ویژه به خطوط کلی و

۱. برای نمونه بیشتر دربارهٔ اجتناب از نقل روایات غیر مؤثر در فهم آیات، نک: ج ۲، ص ۹۰؛ ج ۹، صص ۳۴ و ۳۴۴؛ ج ۱۱، صص ۹۷ و ۲۰۷.

محتوای اصلی قرآن، به عنوان میزان سنجش و ترازوی ارزیابی احادیث معروض بر آن، هم آیات و هم روایات را در نظر می‌گرفت و پس از جمع‌بندی، نظر تفسیری خود را ارائه می‌کرد [۸، ص ۶۱]. علامه پیش از تألیف *المیزان* به نگارش تفسیری با عنوان «تفسیر *البيان في الموافقة بين الحديث و القرآن*» اقدام نمود و کوشید میان آیات و روایات توافق و هماهنگی برقرار کند. بر اساس این رویکرد، علامه در *المیزان* بخش «بحث روائی» روایات را موافق با دیدگاه تفسیری خویش از آیات تبیین کرده است و فراوان به موافقت روایات با تفسیری که از آیه ارائه کرده، اشاره نموده است و امثال این تعابیر را نوشته است: «هُوَ مَا تَقَدَّمَ فِي الْبَيَانِ السَّابِقِ» [۱۹، ج ۵، ص ۹۷]، «مَضْمُونُ الرَّوَايَةِ يَنْطَبِقُ عَلَى مَا قَدَّمْنَاهُ فِي بَيَانِ الْآيَةِ» [همان، ج ۹، ص ۳۰۰]، «فَالْخَبَرُ مُنْطَبِقٌ عَلَى مَا قَدَّمْنَاهُ مِنَ الْوَجْهِ فِي تَفْسِيرِ الْآيَةِ». [همان، ج ۲۰، ص ۲۱۱].

علامه تنها در پی انطباق آیات و روایات نبوده است و گاه مبتنی بر تفسیری که از آیه ارائه کرده است، از نقل برخی روایات صرف‌نظر کرده و نوشته است: «وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّوَايَاتِ فِي الدَّرِّ كَثِيرَةٌ جِدًّا وَ قَدْ تَرَكَنَا إِيرَادَ أَكْثَرِهَا لَوْفَاءِ مَا أوردْنَا مِنْ ذَلِكَ بِمَعْنَاهَا». [همان، ج ۸، صص ۳۳۰-۳۳۱] در نمونه‌ای دیگر، علامه در تفسیر آیه «وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ» [الشوری: ۵۱] از گونه‌های سه‌گانه سخن گفتن خداوند با انسان‌ها بحث کرده است [۱۹، ج ۱۸، صص ۷۳-۷۴]. در بحث روائی نیز مطابق با این تفسیر، روایات را آورده است؛ از تفسیر *الدر المنثور*، کیفیت آوردن وحی به وسیله فرشته؛ از توحید صدوق، بیهوشی‌ای که هنگام نزول وحی بر پیامبر (ص) عارض می‌شد و همچنین آمدن جبرئیل از جانب خداوند با توفیق الهی؛ از *علل الشرائع*، کیفیت آمدن جبرئیل و اذن وی از پیامبر (ص)؛ از *امالی* شیخ طوسی، از وحی با واسطه جبرئیل و بدون وساطت وی؛ از *بصائر الدرجات*، تفاوت نبی، رسول و محدث؛ و از تفسیر *عیاشی*، تمییز وحی الهی از وسوسه شیطان را نقل کرده است [همان، ج ۱۸، صص ۷۹-۸۰]. این در حالی است که ذیل آیه، مجموعه‌ای دیگر از روایات که ناظر بر کیفیت رؤیت خداوند می‌باشد، در تفاسیر روائی منعکس شده است؛ اما از آنجا که علامه بحث تفسیری آیه را در خصوص گونه‌های وحی الهی، سوق داده است از گزارش این روایات صرف‌نظر کرده است.

شاهد این ادعا دو تفسیر روائی *البرهان* [۴، ج ۴، صص ۸۳۴-۸۳۵] و *نور الثقلین* [۲۴، ج ۴، صص ۵۸۷-۵۸۹] هستند. در این دو تفسیر روایاتی که ذیل آیه ۵۱ شوری آمده است، اغلب ناظر بر نقد معتزله و اشاعره می‌باشند، زیرا جریان اول، منکر رؤیت قلبی

خداوند و جریان دوم، قائل به رؤیت جسمانی خداوند هستند. برای نمونه در تفسیر نور الثقلین روایت شده است که شخصی به امام رضا(ع) عرضه می‌دارد که چرا خداوند از بندگانش پنهان است، حضرت فرمودند: پوشیدگی به دلیل فزونی گناهان آنان است [همان، ج ۴، ص ۵۸۸]؛ جمله امام(ع) که پوشیدگی خداوند را به دلیل گناهان دانسته است، ناظر بر نقد معتزله است؛ چرا که خفای مطلق را نفی کرده است و گناه را - که قلب و جان آدمی را تیره و تار می‌سازد - عامل اختفای خداوند بیان فرموده است، می‌توان فهمید که خداوند با قلب و جان قابل‌رؤیت است و باید حجاب گناه را از قلب زدود. در روایات دیگری که ناظر بر نقد دیدگاه قائل به رؤیت خداوند با چشم سر هست، تفسیر البرهان نقل کرده است که امام صادق(ع) می‌فرماید: آن‌گاه که رسول خدا(ص) به معراج رفت، خداوند در معرفی خود به رسولش فرمود: «من آشکارم و چیزی از من آشکارتر نیست و من پنهانم و چیزی نهان‌تر از من نیست [۴، ج ۴، ص ۸۳۵]. طبق فرموده امام(ع) برای هر قلب پیراسته از آلودگی و شبهه، خداوند آشکارتر از هر چیز قابل دیدن است و از حواس پنج‌گانه خداوند از هر پنهانی نهان‌تر است.^۱

۳.۵. اجتناب از نقل روایات مشابه

شیوه دیگر علامه در گزینش روایات این بوده است که گاه در مواجهه با چند روایت مشابه در تفسیر آیه‌ای به گزارش یک روایت اکتفا کرده است و با عبارتی چون «رُوی قَرِيباً مِنْهُ»، «فِي هَذَا الْمَعْنَى عِدَّةُ رَوَايَاتٍ» و «أَنْمُوذَج» از نقل روایات تکراری خودداری کرده است. برای نمونه ذیل آیات ربا (سوره بقره، آیات ۲۷۵ تا ۲۷۹)، از تفسیر قمی نقل می‌کند: «...أَنَّه لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا... [البقره: ۲۷۵]؛ قَامَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) رَبَا أَبِي فِي تَقْيِيفٍ وَ قَدْ أَوْصَانِي عِنْدَ مَوْتِهِ بِأَخْذِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا...» [البقره: ۲۷۸]، ایشان در ادامه با آوردن عبارت: «وَ رُوی قَرِيباً مِنْهُ فِي الْمَجْمَعِ، عَنِ الْبَاقِرِ(ع)» از نقل روایت تفسیر مجمع البیان، به دلیل شباهت با روایت قبلی صرف نظر کرده است^۲ [۱۹، ج ۲، ص ۴۲۶].^۳

۱. برای نمونه بیشتر درباره اجتناب از نقل روایات مخالف با دیدگاه تفسیری، نک: ج ۸، صص ۳۳۰-۳۳۱؛ ج ۹، ص ۳۴۴.

۲. روایت طبرسی در مجمع البیان چنین است: «رُوی عَنِ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ (ع) أَنَّ الْوَلِيدَ بْنَ الْمُغِيرَةَ كَانَ يُرَبِّي فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ قَدْ بَقِيَ لَهُ بَقَايَا عَلَى تَقْيِيفٍ فَأَرَادَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ الْمُطَالَبَةَ بِهَا بَعْدَ أَنْ أَسْلَمَ فَنَزَلَتْ الْآيَةُ» [۲۱، ج ۲، ص ۶۷۳].

۳. برای نمونه بیشتر برای تعبیر «رُوی قَرِيباً مِنْهُ» نک: ج ۱، صص ۳۹، ۲۱۶، ۲۲۴؛ ج ۲، صص ۵۸، ۴-

۳.۶. قلت گزارش روایات فقهی

علامه طباطبایی به هنگام تفسیر آیات تا جایی که مقدور بوده است از پرداختن به مباحث عمیق فقهی خودداری کرده است، چنانکه به باور آیت‌الله جوادی آملی، سیره علامه طباطبایی در *المیزان* معمولاً بحث قرآنی و روایی است و بحث‌های فقهی را نوعاً به فن فقه ارجاع می‌دهند [۶، ج ۹، ص ۲۰۵]. لازمه چنین رویکردی، پرهیز از تفصیل در گزارش روایات فقهی است. برای نمونه علامه در مبحث روایی مربوط به آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» [التوبه: ۶۰]، پس از نقل روایتی از تفسیر قمی - درباره کسانی که مستحق دریافت صدقه هستند - می‌نویسد: در تأیید این روایت مرسل، روایات مسند فراوانی از طریق اهل بیت (ع) نقل شده است؛ برخی از آن‌ها با این روایت، اندک تعارضی دارند. برای تفصیل این روایات فراوان و تنقیح مطلب باید به جوامع حدیثی و کتاب‌های فقهی مراجعه شود. [۱۹، ج ۹، صص ۳۱۹-۳۲۰].^۱

۳.۷. اجتناب از گزارش روایات اسباب نزول دال بر جری و تطبیق

علامه استفاده از روایات سبب نزول را، در صورتی که متواتر یا قطعی‌الصدور نباشند، رد نمی‌کند و بهره‌گیری از آن‌ها را در صورتی که با مضمون آیه و قرائن موجود، سازگار باشد موجب اعتماد به آن‌ها می‌داند [۲۰، ص ۱۷۶]. آیه‌ها و سوره‌های قرآن کریم، از نظر سبب نزول به دو دسته تقسیم می‌شوند: **الف) سبب نزول خاص:** همان حوادث یا مسائل خاصی هستند که زمینه‌ساز نزول یک یا چند آیه و یا سوره‌ای بوده است؛ **ب) سبب نزول عام:** آنهایی که فاقد سبب نزول خاص می‌باشند که نزول بخش عمده‌ای از قرآن چنین است، مثل قصص انبیاء و امت‌های پیشین، اخبار غیبی، توصیفات آخرت و امثال آن‌ها [۹، ص ۲۰-۱۹]. روایات اسباب نزول خاص، معمولاً دارای دو دسته تعبیر هستند: یکی نقل رویداد و سپس آوردن فاء عاطفه (حدث کذا فنزلت هذه الآية) و دیگری به این صورت که راوی بگوید: "نزلت هذه الآية فی کذا" و به جای «کذا» رویداد یا شخص

→ ۴۳۸؛ ج ۳، صص ۱۴۳، ۱۸۳؛ ج ۴، ص ۳۴۸؛ ج ۷، ص ۲۶۴؛ ج ۱۴، ص ۱۵۹؛ ج ۱۸، ص ۱۳؛ برای تعبیر «فِي هَذَا الْمَعْنَى عِدَّةُ رَوَايَاتٍ» نک: ج ۶، ص ۱۴۵؛ ج ۱۲، ص ۳۰۹؛ ج ۱۷، ص ۳۱ و برای تعبیر «أَنْمُودَج» نک: ج ۴، ص ۲۸۹؛ ج ۱۷، ص ۱۱.

۱. برای نمونه بیشتر درباره قلت گزارش روایات فقهی، نک: ج ۲، ص ۲۱۰؛ ج ۵، ص ۶۷؛ ج ۴، صص ۱۷۷-۱۷۸؛ ج ۶، ص ۳۳۳.

یا گروهی را ذکر کند [۲۷، ص ۸۸-۸۴]. از آنجایی که دسته دوم غالباً برای بیان شأن نزول یا مواردی است که عموم آیه بر آن‌ها صدق می‌کند یا برای برشمردن مصادیق آیه است، لذا صراحتی در بیان سبب ندارند و شاید بتوان گفت اساساً ظهور در تفسیر آیه دارند؛ بنابراین نمی‌توان این روایات را به‌عنوان سبب نزول آیه پذیرفت [۳۰، ص ۱۹۰].

بر همین اساس علامه طباطبایی بیشتر روایات اسباب نزول را از باب تطبیق و ارتباط دادن داستان و قصه به آیات می‌داند و تعارض روایات در ذیل یک آیه را گواه و صدق ادعای خود می‌آورد [۲۰، ص ۱۷۳-۱۷۴]. از این روی در موارد فراوانی در تفسیر *المیزان* از نقل روایات اسباب نزول خودداری کرده و آن‌ها را از باب جری و تطبیق دانسته است. برای نمونه در بحث روایی مربوط به آیات ۳۷ تا ۳۹ سوره نساء: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا * وَالَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا * وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا» می‌نویسد: اگرچه در این آیات سخن از بخل و حرص یهود در جمع‌آوری و ذخیره‌سازی اموال، وسوسه مؤمنان برای انفاق نکردن در راه خدا، موجبات عذاب و خواری مؤمنان و فتنه‌انگیزی علیه رسول خدا (ص) به میان آمده است و اخبار فراوانی نیز از طریق اهل سنت نقل شده که این آیات در شأن یهود نازل شده‌اند، با این وجود این روایات، اسباب نزول آیات به شمار نمی‌آیند و بیشتر از باب تطبیق آیات بر مصادیق هستند؛ چنان‌که وضعیت اغلب روایات اسباب نزول چنین است و ما به‌رغم کثرت آن‌ها از نقلشان اجتناب کردیم [۱۹، ج ۴، ص ۳۵۸]. به نظر علامه این آیات به‌طور کلی درباره خصوصیات اخلاقی و رفتاری یهود سخن می‌گویند و دارای اسباب نزول خاصی نمی‌باشند و روایات نقل شده در شأن نزول آن‌ها نمی‌توانند به‌عنوان سبب خاص مورد پذیرش واقع شوند، بلکه صدور روایات در زمانی غیر از زمان نزول این آیات بوده و مقارن با نزول آیات نیستند و به دلیل خطای راویان در زمره شأن نزول آیات شمرده شده‌اند و باید تنها آن‌ها را از باب تطبیق بر آیات دانست.^۱

۱. برای نمونه بیشتر در اجتناب از گزارش روایات اسباب نزول دال بر جری و تطبیق، نک: ج ۴، ص ۸۵ و ۳۵۸ و ۴۱۲؛ ج ۵، ص ۱۲۲؛ ج ۱۷، ص ۲۸۶؛ ج ۱۸، ص ۳۱۷.

۸.۳. پرهیز از گزارش گسترده روایات قصص قرآن

مهمترین امتیاز تفسیر المیزان، بهره‌گیری از روش تفسیر قرآن به قرآن است. این روش بر همه موضوعات و مباحث قرآنی از موضوعات فقهی گرفته تا اخلاقی، کلامی، اجتماعی و ... سایه گسترانده است. استفاده از این روش در طرح، پردازش و تبیین قصه‌های قرآن برجستگی ویژه‌ای دارد، بدین سبب از منظر برخی قرآن‌پژوهان یکی از امتیازات مهم تفسیر المیزان، تبیین موضوعی قصص قرآن است [۲۵، ص ۳۷۳]. با توجه به این رویکرد، علامه طباطبایی به هنگام بحث از قصص قرآنی، گاه از تکرار روایات قصص در تفسیر آیات مشابه خودداری کرده است و گاه از گزارش روایات قصص غیرمرتبط با تفسیر آیات پرهیز نموده است.

در آیات قرآن به‌وفور داستان مربوط به یک پیامبر در چند نوبت گزارش شده است. روش علامه طباطبایی در نقل روایات قصص این است که از تکرار روایات قصص به هنگام بحث از آیات مشابه خودداری می‌کند. برای نمونه در بحث روایی آیات ۴۹ تا ۸۴ سوره حجر - که از اموری چون میهمانان ابراهیم (ع)، بشارت بر فرزنددار شدن از زنی نازا، قوم لوط (ع) و عذاب آنان، سخن می‌گویند - می‌نویسد: به‌قدر لازم روایاتی در خصوص داستان بشارت به ابراهیم (ع) و ماجراهای لوط (ع)، شعیب (ع)، صالح (ع) در تفسیر سوره هود در جلد دهم این تفسیر آوردیم؛ لذا به همان مقدار اکتفا می‌کنیم، هر که خواهان است به همان‌جا مراجعه کند [۱۹، ج ۱۲، ص ۱۸۷]. گفتنی است شیوه علامه درباره قصص قرآن این‌گونه است که در اولین برخورد با آیات مربوط به یکی از قصص، پس از تفسیر آیات، تحت عنوانی مستقل با استفاده از مجموع آیات مرتبط به آن داستان و بهره‌گیری از روایات و گاه تورات و انجیل، به تبیین آن قصه قرآنی می‌پردازد. چنان‌که در نمونه محل بحث، پس از تفسیر آیات و بحث روایی مربوط به صالح (ع)، ابراهیم (ع)، لوط (ع) و شعیب (ع) - که در سوره هود آمده است - به ترتیب تحت عناوین «کلام فی قصة صالح فی فصول» [همان، ج ۱۰، صص ۳۱۷-۳۱۸]؛ «کلام فی قصة البشیری» [همان، ج ۱۰، صص ۳۳۲-۳۳۶]؛ «کلام فی قصة لوط و قومه فی فصول» [همان، ج ۱۰، صص ۳۵۲-۳۵۵] و «کلام فی قصة شعیب و قومه فی القرآن فی فصول» [همان، ج ۱۰، صص ۳۷۷-۳۷۸] از قصص مربوط به این انبیا سخن گفته است.

علامه طباطبایی نه‌تنها در تفسیر خود، نسبت به تفاسیر دیگر کمتر روایات قصص را نقل کرده است، بلکه به هنگام گزارش روایات قصص از نقل روایاتی که ارتباط چندانی با

فهم و تفسیر آیات ندارند، روی گردانده است. برای نمونه به هنگام بحث روایی مربوط به آیات ۴۲ تا ۶۰ آل عمران - که به تفصیل از داستان حضرت مریم (س)، بارداری ایشان، ولادت حضرت عیسی (ع) و معجزات وی سخن می‌گویند - از گزارش روایات قصص آن دو بزرگوار پرهیز کرده و می‌نویسد: روایات فراوانی در خصوص بشارت فرشتگان به مریم (س) در مورد ولادت عیسی (ع) و نبوت و معجزات آن حضرت گزارش شده است، اما از آنجا که در آیات به اجمال، داستان عیسی (ع) آمده است و این مقدار در مباحث تفسیری کافی است، لذا از گزارش روایاتی که ذکر آن‌ها مهم نیست صرف‌نظر می‌کنیم [همان، ج ۳، صص ۲۱۵-۲۱۶].^۱

۹.۳. عدم ذکر روایت به دلیل مخالفت با قرآن

یکی از معیارهای نقد روایات - که مستند به روایات معصومان (ع) نیز می‌باشد - بهره‌گیری از آیات قرآن است. طبق روایات قبل از بهره‌گیری از هر روایتی باید آن‌را بر قرآن عرضه کرد و در صورت عدم مخالفت با آیات می‌توان آن‌را پذیرفت [نک: ۲۹، ج ۱، صص ۹۶؛ ۳۲، ص ۲۲۴]. روایاتی که با قرآن مباین است، قطعاً با عترت طاهره نیز مباین است و به علت یگانگی ملاک معیت و تضاد، ضد یکی از دو همراه ضد دیگری نیز هست. پس آنچه ضد قرآن است، با عترت طاهره نیز ضدیت دارد، حتی اگر ظاهراً به ایشان منتسب باشد. [۸، ص ۱۳۲] علامه طباطبایی خود نوشته است: «وظیفه مفسر این است که به احادیث پیامبر (ص) و ائمه (ع) که در تفسیر قرآن وارد شده، مرور و غور کرده، به روش ایشان آشنا شود؛ پس از آن طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شد، به تفسیر قرآن پردازد و از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده، به آنچه موافق مضمون آیه است اخذ نماید» [۲۰، ص ۹۲].

علامه طباطبایی در تفسیر *المیزان* نه تنها از این معیار، فراوان برای نقد روایات استفاده کرده است [برای نمونه نک: ج ۱، ص ۲۹۳؛ ج ۱۴، ص ۲۰۵؛ ج ۱۵، ص ۲۹۲]، بلکه از آن برای عدم نقل روایات نیز بهره‌برداری گردیده است و اجتناب از گزارش روایات معارض با آیات را با ادله گوناگون قرآنی استوار ساخته است. «عدم انطباق روایات با ضمایر به کار رفته در آیات» [۱۹، ج ۵، ص ۳۸۹]؛ «تعارض روایات با نص آیات» [همان،

۱. برای نمونه بیشتر در پرهیز از گزارش گسترده روایات قصص، نک: ج ۱، ص ۱۴۲؛ ج ۱۲، ص ۱۸۷؛ ج ۱۳، ص ۴۴؛ ج ۱۴، ص ۳۰۹.

ج ۱۱، ص ۱۸۳؛ «تعارض روایات با ظاهر آیات» [همان، ج ۱۱، ص ۲۵۲]؛ «تعارض روایات با لایه‌های باطنی آیات» [همان، ج ۱۷، ص ۳۴۸]؛ «عدم امکان تصحیح متون روایات با قرآن» [همان، ج ۱۷، ص ۳۴۸]؛ «عدم امکان تأیید روایات با قرآن» [همان، ج ۱۳، ص ۷۱]؛ «تعارض روایات با معارف اعتقادی قرآن» [همان، ج ۷، صص ۲۰۸-۲۰۹؛ ج ۱۳، ص ۱۷۸]؛ «عدم انطباق روایات اسباب نزول با آیات» [همان، ج ۱۸، ص ۳۱۸]؛ از ادله‌ای هستند که علامه با استدلال به آن‌ها از نقل پاره‌ای روایات خودداری کرده است.

تحلیل هر یک از موارد یاد شده مجال گسترده‌تری اقتضا دارد، اما برای نمونه در تفاسیر روایی فریقین روایاتی چند ذیل آیه ۷۴ سوره انعام: «وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لَبِيْهِ اَزْرًا اَتَّخِذُ اَصْنَامًا اَلِهَةً...» وارد شده است که برابر با آن‌ها آزر پدر ابراهیم (ع) شناسانده شده است. در تفاسیر روایی شیعه آمده است: «عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنَّ اَزْرًا اَبَا اِبْرَاهِيمَ كَانَ مُنْجَمًا لِمُرُوْدِ بْنِ كَنْعَانَ...» [۲۸، ج ۱، ص ۲۰۶]؛ «عَنْ أَبِي بَصِيْرٍ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ «وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لَبِيْهِ اَزْرًا» قَالَ: كَانَ اسْمُ اَبِيْهِ اَزْرًا» [۲۶، ج ۱، ص ۳۶۲]؛ همچنین در تفاسیر روایی اهل سنت گزارش شده است: «عن السدي: وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لَبِيْهِ اَزْرًا قَالَ: اسْمُ اَبِيْهِ اَزْرًا، قال محمد بن إسحاق، قال: آزر أبو إبراهيم» [۲۲، ج ۷، ص ۱۵۸]؛ «عن الضحاك في الآية قال آزر أبو إبراهيم» [۱۵، ج ۳، ص ۲۳].

علامه طباطبایی از آنجا که این روایات را مخالف با آیات قرآن می‌دانسته از گزارش آن‌ها در تفسیرش اجتناب کرده است. وی پس از اشاره به وجود چنین روایاتی در جوامع روایی فریقین نوشته است: از آیاتی که بر شرک آزر دلالت دارند، به دست می‌آید که آزر پدر حقیقی ابراهیم (ع) نبوده است و روایاتی که بر پدر بودن وی دلالت دارند، مخالف قرآن بوده و به آن‌ها اعتنا نمی‌گردد و نیازی نیست که روایات را بر تقیه حمل کرد [۱۹، ج ۷، ص ۲۰۸-۲۰۹]. علامه روایت مذکور را با معارف اعتقادی قرآن - که بر عصمت پیامبران دلالت دارند - در تعارض می‌داند، چنان‌که در موارد دیگر، روایاتی را به دلیل تعارض با عصمت پیامبران نقد کرده است [همان، ج ۱۲، ص ۲۸۶].

جمله اخیر علامه: «نیازی نیست که روایات را بر تقیه حمل کرد»، ناظر بر سخن علامه مجلسی در تبیین روایات شیعی دال بر پدر بودن آزر است؛ آنجا که نوشته است: در حد استفاضه، بلکه تواتر از طرق شیعه روایت وارد شده است که پدران پیامبر (ص) مسلمان بوده‌اند و فرقه محقه (شیعه) بر اسلام فرزندان ابراهیم (ع) اجماع دارند و لذا اخباری که حکایت از آن دارند آزر پدر حقیقی ابراهیم (ع) بوده است، حمل بر تقیه می‌شوند [۳۲، ج ۱۲، ص ۴۹].

لازم به ذکر است، گاهی علامه طباطبایی در کنار آیات قرآن، هم‌زمان به ادله دیگر (مانند عقل و خطای راوی)، در چرایی عدم نقل روایات در تفسیرش استناد کرده است. چنان‌که به هنگام بحث از قصه هابیل و قابیل بدون آنکه بسیاری از روایات مرتبط با این داستان را بیان کند، با اشاره ضمنی به مضامین آن‌ها در تبیین چرایی عدم گزارش آن‌ها در تفسیرش می‌نویسد: چنین روایاتی از طُرُقی گزارش شده است که اکثر یا جمله آن‌ها ضعیف بوده و با دلایل عقلی و قرآنی مخالفت دارند و بخشی از آن‌ها مجعول، بخشی محرف و بخشی دیگر به دلیل نقل به معنا به‌وسیلهٔ راویان، آمیخته به اشتباه هستند [۱۹، ج ۵، ص ۳۲۰].^۱

۳. ۱۰. عدم نقل روایت به دلیل مخالفت با عقل

مراد از عقل در بحث حاضر، عقل سلیم، فطری و خداداد - و نه عقل فلسفی - است که در وجود همهٔ افراد بشر به ودیعه نهاده شده است [۱۸، ص ۶۳۵]. این عقل گاه دارای ساحت «مصباح» و گاه دارای ساحت «منبع» می‌باشد؛ اگر عقل معنای آیه‌ای را از جمع‌بندی آیات و روایات دریابد، در این حالت عقل نقش «مصباح» دارد و اگر با استنباط از برخی مبادی تصویری و تصدیقی از منبع ذاتی برهانی و علوم متعارفه صورت پذیرد، در این حالت، عقل نقش «منبع» دارد [۶، ج ۱، صص ۵۸-۵۹]. قسم اول را «عقل فطری» و قسم دوم را «عقل برهانی» یا «عقل اکتسابی» نامیده‌اند [۱۱، ص ۱۹۱].

علامه طباطبایی فراوان از عقل برهانی و اکتسابی در تفسیر خود سود جسته است. مع‌ذلک در گزینش و گزارش روایات از عقل اکتسابی بهره جسته است. برای نمونه وی در بحث روایی آیات ۹۳ تا ۱۰۲ سورهٔ یوسف که سخن از برادران یوسف (ع) است می‌نویسد: دربارهٔ نبوت برادران یوسف (ع) در روایات اهل سنت و برخی روایات ضعیف شیعه آمده است که آنان پیامبر بودند؛ این روایات با قرآن، سنت و عقل معارض هستند؛ چرا که بر اساس این ادله، پیامبران معصوم هستند [۱۹، ج ۱۱، ص ۲۵۲] و عملکرد آنان نسبت به یوسف (ع) و پدرشان با عصمت ناسازگار است. روشن است که علامه از عقل اکتسابی در نقد و عدم نقل روایات مزبور بهره جسته است؛ چرا که فهم عقلی وی در پرتو آیات و روایات محقق گردیده است.

۱. برای نمونه بیشتر در عدم ذکر روایت به دلیل مخالفت با قرآن، نک: ج ۵، ص ۳۲۰؛ ج ۷، ص ۲۰۸؛ ج ۹، ص ۳۴۴؛ ج ۱۱، صص ۱۸۳ و ۲۰۵ و ۲۵۲؛ ج ۱۳، ص ۷۱؛ ج ۱۷، ص ۳۴۸؛ ج ۱۸، ص ۲۲۰.

اهل سنت در این خصوص چندین روایت دارند [نک: ۱۵، ج ۴، صص ۹ و ۱۱ و ۳۵]؛ از جمله آن‌ها روایتی است که از نبوت برادران یوسف (ع) در دوران بزرگسالی سخن می‌گوید [همان، ج ۴، ص ۹]. در خصوص نبوت فرزندان یعقوب (ع) با جستجو در جوامع حدیثی و تفاسیر روایی شیعه نیز تنها یک روایت در این زمینه یافت گردید که آن را عیاشی به صورت مرسل از امام صادق (ع) نقل کرده است: «عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ بَنِي يَعْقُوبَ بَعْدَ مَا صَنَعُوا بِيُوسُفَ أَذْتَبُوا فَكَانُوا أَنْبِيَاءَ» [۲۶، ج ۲، ص ۱۹۴]؛ به نظر می‌رسد این روایت مدنظر علامه بوده است. در این باره لازم به ذکر است که اگر جمله پایانی روایت «فَكَانُوا أَنْبِيَاءَ» به صورت خبری ایراد شده باشد، سخن علامه صحیح بوده و این روایت باید نقد گردد؛ اما اگر به صورت انشائی وارد شده باشد - چنان‌که علامه مجلسی این‌گونه معنا کرده است: «اسْتَفْهَمَ عَلَى الْإِنْكَارِ» [۳۲، ج ۱۲، ص ۳۱۶]- نقد علامه وارد نیست؛ زیرا مراد امام (ع) این خواهد بود که آیا ممکن است با وجود گناهی که فرزندان یعقوب (ع) به واسطه ظلم به یوسف (ع) مرتکب شدند، به مقام نبوت دست یابند؟^۱

۳. ۱۱. عدم نقل به دلیل احتمال جعل در آن

یکی از آفت‌هایی که از صدر اسلام دامن روایات را فرا گرفت، آفت جعل حدیث بود؛ لذا در طول سده‌های متمادی عالمان کوشیده‌اند از نقل و گسترش آن اجتناب کنند. با این وجود همچنان جوامع حدیثی و کتب تفسیری فریقین آکنده از روایات برساخته است. علامه طباطبایی هوشمندانه از این آفت روایات آگاه بوده و در تفسیر خود تلاش کرده است، از نقل این روایات اجتناب کند به طوری که در مواردی چند روایاتی که در آن‌ها شائبه جعل و وضع وجود داشته نقل نکرده است. برای نمونه ذیل آیات ۱۸۹ و ۱۹۰ سوره اعراف: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»، در تفاسیر فریقین روایاتی نقل شده است، مبنی بر این که حواء (ع) باردار شد، شیطان به او گفت اگر نام فرزندت را عبدالحارث (حارث نام اسبق شیطان در آسمان‌ها و بین ملائکه بود)، بگذاری صاحب فرزندی خواهی شد که زنده می‌ماند و در غیر این صورت شش روز

۱. برای نمونه بیشتر درباره عدم نقل روایت به دلیل مخالفت با عقل در تفسیر المیزان، نک: ج ۸، ص ۲۲۰.

بعد از ولادت می‌میرد. حواء (ع)، آدم (ع) را در جریان می‌گذارد و ایشان حواء (ع) را از دسیسه شیطان بر حذر می‌دارد. پس از وضع حمل فرزند به دنیا آمده، بیش از شش روز زنده نمی‌ماند. در مرتبه دوم - طبق روایات شیعه - یا در مرتبه سوم - طبق روایات اهل سنت - وقتی حواء (ع) باردار می‌شود، شیطان نزد ایشان آمده و همان سخن را تکرار می‌کند. چون حواء (ع)، آدم (ع) را باخبر می‌سازد، در قلب هر دو تمایل به سخن شیطان و نامگذاری فرزند به عبدالحارث پدیدار می‌گردد. فرزند آنان سالم به دنیا آمد و بیش از شش روز زنده ماند. خداوند این تبعیت از ابلیس و نامگذاری فرزندشان به عبدالحارث را شرک به خود دانست [۲۴، ج ۲، صص ۱۰۸-۱۰۹؛ ۱۵، ج ۳، صص ۱۵۱-۱۵۲].

علامه طباطبایی به هنگام تفسیر این آیات اساساً مخاطب آن‌ها را غیر از آدم (ع) و حواء (ع) دانسته است. به اعتقاد وی این آیات در مقام مثال برای فرزندان آدم (ع)، در نقض عهد و پیمان و ظلم به آیات خداوند نازل شده است. [۱۹، ج ۸، ص ۳۷۴]؛ وی سپس مراد آیات را پدر و مادر نوعی تفسیر کرده است که از خداوند خاضعانه درخواست فرزند صالح کرده و به واسطه عطای الهی شکرگزار او خواهند بود. وقتی خداوند خواسته آن‌ها را اجابت می‌کند، آنان به خداوند شرک ورزیده و در حفظ و تربیت او از هر روشی حتی غیر الهی - بهره می‌گیرند [همان، ص ۳۷۵]. بنابراین از نظر علامه آیه مدنظر قضیه شخصی و درباره آدم (ع) و حواء (ع) نمی‌باشد، بلکه قضیه حقیقیه و شامل نوع پدران و مادران می‌شود. علامه با این تفسیری که از آیه ارائه داده است، در بخش «بحث روانی»، بدون گزارش روایات مذکور به وجود آن‌ها در تفاسیر اشاره کرده است و از نقل آن‌ها خودداری کرده و معتقد است این روایات، برساخته یا از اسرائیلیات هستند [همان، ص ۳۷۸].^۱

۱۲.۳. عدم نقل روایت به دلیل ادراج در آن (یا تلفیق دو روایت)

حدیث مدرج حدیثی است که راوی حدیث را ذکر کند و در ادامه آن سخنی که برای او یا شخص دیگری است متصل به آن بیاورد به طوری که (آن افزوده) جزئی از حدیث پنداشته شود [۲۳، ص ۱۱۴؛ ۱۳، ج ۱، ص ۳۱۴]. از دیگر روش‌های علامه طباطبایی در گزینش روایات، عدم نقل بخشی از روایت است که به گمان علامه قول راوی بوده است. توضیح آن که در پاره‌ای از احادیث منقول در برخی تفاسیر روایی چون تفسیر قمی،

۱. برای نمونه بیشتر درباره عدم نقل به دلیل احتمال جعل در آن، نک: ج ۵، صص ۲۷۴ و ۲۹۱ و ۳۲۰؛

ج ۸، ص ۲۹۲؛ ج ۹، صص ۲۸۹ و ۳۵۵؛ ج ۱۳، ص ۳۳۹.

روایت آمیخته به قول راوی است [۳۵، ج ۲، ص ۱۸۷؛ ۴، ص ۴۲۴]. علامه به هنگام گزارش روایت از این تفسیر به آمیختگی روایت به قول راوی دقت داشته است. برای نمونه وی در بیان سبب نزول آیات مربوط به اصحاب کهف (سوره کهف، آیات ۹ تا ۲۶)، روایتی بلند را از تفسیر قمی نقل کرده و از گزارش بخش پایانی آن اجتناب کرده است و می‌نویسد: ذیل این روایت را نقل نکردیم، زیرا محتمل است سخن قمی باشد [۱۹، ج ۱۳، ص ۲۸۰]. لازم به توضیح است که ذیل روایت قمی که علامه از نقل آن اجتناب کرده است،^۱ نوع گزارش آن و تعبیر به کار رفته در آن به گونه‌ای است که با صدر روایت بیگانه است و فاقد انسجام و یکپارچگی است. در صدر روایت قمی از امام صادق (ع) سبب نزول سوره کهف گزارش شده است و روایت، مضمونی داستانی دارد؛ اما در بخش پایانی از این سیاق خارج شده و پی‌درپی فراهایی از آیات مربوط به داستان اصحاب کهف و توضیحات مختصر در ارتباط با آن‌ها تبیین گردیده است و گاه از تعبیر ادبی رایج میان مفسران در تبیین آیات (ثُمَّ عَطَفَ عَلَى الْخَبْرِ الْأَوَّلِ الَّذِي حَكَى عَنْهُمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ «ثَلَاثَةَ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» فَقَالَ) به کار رفته است. به نظر می‌رسد مجموع این شواهد موجب گردیده است که علامه این بخش را جزء روایت ندانسته و از نقل آن پرهیز کرده است.

نتیجه‌گیری

از مباحثی که گذشت روشن گردید که علامه طباطبایی در گزینش و گزارش روایات در تفسیر المیزان به صورت روش‌مند عمل کرده و از نقل بخشی از روایات به دلایل مختلف روی گردانده است. این روش علامه، رویکردهای سلبی در نقل روایات نامگذاری شد. با بررسی‌های گسترده در تفسیر المیزان دست‌کم، دوازده رویکرد احصا گردید که عبارت بودند از: ۱. عدم گزارش روایات مخالف با سیاق؛ ۲. اجتناب از نقل روایات غیرمرتبط با آیه؛ ۳. اجتناب از نقل روایات غیر مؤثر در فهم آیات؛ ۴. اجتناب از نقل روایات مخالف با دیدگاه تفسیری؛ ۵. اجتناب از نقل روایات مشابه؛ ۶. قلت گزارش روایات فقهی؛ ۷.

۱. ذیل روایت قمی بدین صورت است: وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» أَيْ بِالْفَنَاءِ «وَ كَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ» وَ هُمُ الَّذِينَ ذَهَبُوا إِلَى بَابِ الْكَهْفِ قَوْلُهُ «سَبْعَةٌ وَ ثَمَنُهُمْ كَلْبُهُمْ» فَقَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ «قُلْ لَهُمْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ» ثُمَّ انْقَطَعَ خَبْرُهُمْ فَقَالَ «فَلَا تَمَارٍ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ» وَ لَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» أَخْبَرَهُ أَنَّهُ إِنَّمَا حُبِسَ الْوَحْيُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا لِأَنَّهُ قَالَ لِقُرَيْشٍ غَدًا أَخْبِرْكُمْ بِجَوَابِ مَسْأَلِكُمْ وَ لَمْ يَسْتَنْنِ فَقَالَ اللَّهُ «وَ لَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»... [۲۸، ج ۲، صص ۳۳-۳۴].

اجتناب از گزارش روایات اسباب نزول دال بر جری و تطبیق؛ ۸. پرهیز از گزارش گسترده روایات قصص قرآن؛ ۹. عدم ذکر روایت به دلیل مخالفت با قرآن؛ ۱۰. عدم نقل روایت به دلیل مخالفت با عقل؛ ۱۱. عدم نقل به دلیل احتمال جعل در آن؛ ۱۲. عدم نقل روایت به دلیل ادراج در آن (یا تلفیق دو روایت).

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. الاوسی، علی (۱۳۸۱). روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان. مترجم: سید حسین میر جلیلی، تهران، چاپ و نشر بین‌الملل.
- [۳]. بابایی، علی‌اکبر (۱۳۸۵). مکاتب تفسیری. بی‌جا، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه با همکاری سازمان سمت.
- [۴]. بحرانی، سید هاشم (۱۳۷۴). البرهان فی تفسیر القرآن. قم، مؤسسه البعثة.
- [۵]. بی‌آزار شیرازی، عبد‌الکریم (۱۳۷۶). قرآن ناطق. تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- [۶]. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). تسنیم. قم، اسراء.
- [۷]. ----- (۱۳۸۸). شمس‌الوحي تبریزی. چاپ ۵، قم، اسراء.
- [۸]. ----- (۱۳۸۹). قرآن حکیم از منظر امام‌رضا (ع). قم، اسراء.
- [۹]. حجتی، سید محمد باقر (۱۳۸۶). اسباب النزول. تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- [۱۰]. رجبی، محمود (۱۳۸۳). روش تفسیر قرآن. قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- [۱۱]. رضائی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۲). درسنامه روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن. قم، مرکز قم جهانی علوم اسلامی.
- [۱۲]. روشن‌ضمیر، محمدابراهیم؛ عبادی، مهدی (۱۳۸۹). «جایگاه سنت در تفسیر المیزان». آموزه‌های قرآنی، شماره ۱۲، صص ۹۹-۱۱۶.
- [۱۳]. سلیمی زارع، مصطفی؛ قاضی زاده، کاظم (۱۳۹۰). «جایگاه و کاربرد سنت در تفسیر المیزان». تحقیقات علوم قرآن و حدیث، شماره ۱۵، صص ۱۴۱-۱۶۸.
- [۱۴]. سیوطی، جلال‌الدین (بی‌تا). تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای. بی‌جا، دار طیبیه.
- [۱۵]. ----- (۱۴۰۴). الدر المنثور فی تفسیر المأثور. قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- [۱۶]. صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۷). الامالی. چاپ اول، قسم الدراسات الاسلامیه.
- [۱۷]. ----- (۱۳۹۵). کمال‌الدین و تمام‌النعمة. تهران، اسلامیه.
- [۱۸]. طباطبایی، سیدمحمدکاظم (۱۳۹۳). منطق فهم حدیث. قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

- [۱۹]. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت، مؤسسه‌ی الأعلمی للمطبوعات.
- [۲۰]. ----- (۱۳۵۳). قرآن در اسلام. تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- [۲۱]. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران، ناصر خسرو.
- [۲۲]. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲). جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت، دارالمعرفة.
- [۲۳]. عاملی، حسین (بی‌تا). وصول الأخیار إلى اصول الأخبار. بی‌جا، مجمع الذخائر الإسلامیه.
- [۲۴]. عروسی حویزی، عبد علی (۱۴۱۵). تفسیر نور الثقلین. قم، اسماعیلیان.
- [۲۵]. علوی مهر، حسین (۱۳۸۴). آشنایی با تاریخ تفسیر و مفسران. قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- [۲۶]. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰). تفسیر العیاشی. تهران، المطبعة العلمیه.
- [۲۷]. غازی، عنایه (۱۴۱۱). اسباب النزول القرآنی. بیروت، دارالجیل.
- [۲۸]. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴). تفسیر القمی. قم، دار الکتب.
- [۲۹]. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی. تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- [۳۰]. کمانی، مهدی (۱۳۹۱). «آسیب‌شناسی روایات اسباب نزول». نشریه علوم قرآن و حدیث «حسن»، شماره ۱۲.
- [۳۱]. کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۹). رجال الکشی. مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
- [۳۲]. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). بحار الأنوار. بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۳۳]. محمدجعفری، رسول؛ محقق، حسین (۱۳۹۸). «بررسی مصادر روایی تفسیر المیزان و انعکاس با واسطه روایات از مصادر اولیه». مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث، شماره ۴۲، صص ۶۴-۸۶.
- [۳۴]. معارف، مجید (۱۳۸۴). «حدیث، جایگاه و کارکرد آن در تفسیر المیزان». پژوهش دینی، شماره ۱۱، صص ۴۷-۶۶.
- [۳۵]. معرفت، محمد هادی (۱۴۱۸). التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب. مشهد: الجامعة الرضویه للعلوم الاسلامیه.
- [۳۶]. مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹). مروج الذهب ومعادن الجوهر. قم، دارالهجرة.
- [۳۷]. مهریزی، مهدی (۱۳۸۹). «روایات تفسیری شیعه، گونه‌شناسی و حجیت». علوم حدیث، شماره ۵۵، صص ۳-۳۶.
- [۳۸]. نفیسی، شادی (۱۳۸۴). علامه طباطبایی و حدیث (روش‌شناسی نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبایی در المیزان). تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.